

ادبیات الکترونیک و مفهوم «رابط کاربری»

جد ما، کلام سالار



عطاء‌الله عسکری پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی

نمی‌دانم بین پسرها چیزی‌که می‌خواهم بگویم متداول بوده یا نه، اما یکی از تفریحات ما دخترها وقتی با هم سن و سال هاماں دورهم جمع می‌شدیم این بود که بساط فال و طالع بینی راه بیندازیم.

حالا، می‌گویم طالع بینی، تصورات آن چنانی‌ای که عمدتا سینما از این قسم امور برپایمان ترسیم کرده جلو چشمتان نیاید، نه طالع بینی ما. این بود که دستمان را روی برگه سفید دفتی می‌گذاشتیم و با خودکار یا مداد دور انگشتانمان خط می‌کشیدیم، وقتی نقش دستمان بر کاغذ می‌نشست، برای هر انگشت سه بند می‌کشیدیم و هر انگشت را شاخص چیزی در آینده قرار می‌دادیم. مثلا، یک انگشت، شاخص شغل بود، اسم سه شغل را بر بندهای آن انگشت می‌نوشتیم؛ یک انگشت دیگر شاخص شوهر بود، سه اسم پسرانه بر بندهای آن می‌نوشتیم؛ یکی دیگر شهر محل سکونت بود و.... بعد، مثلا اگر چهارده ساله بودیم، از یک طرف شروع به شمارش می‌کردیم و مودی که شماره ۱۴ بود حذف می‌شد و باز دوباره شمردن و شمردن تا از هر انگشت تنها یک اسم باقی می‌ماند. اسم‌های باقی‌مانده، طالع آینده ما را مشخص می‌کرد.

خود من مبدع یکی از روش‌های فال‌گیری بودم. البته روش من پیچیدگی خاصی نداشت، کل سیستمش بر بازکردن تصادفی کتاب‌استوار بود، چیزی مثل گرفتن فال حافظ. پس درواقع اصلا ابداعی در کار نبود.

شروع این نوع فال‌گیری هم به یکی از روزهای زمستان ۸۳ برمی‌گردد، همان زمستانی که معلمان برای دریافت حقوقشان اعتصاب سراسری کرده بودند. آن روز، دیوان فروغ فرخزاد م را به مدرسه بردم. بعد از آنکه نطقی غزا درباره ستم مردان به زنان ایراد کردم و -به عنوان شاهد چند شعر آتشین عصیانگرانه از دخترهای اول فروغ را خواندم و کف و سوت و جیج نصیب شد، آنسر بیکاری شروع کردم به طالع بینی با فروغ. هفت -هشت نفری نشستند بومید. گفتیم تصادفی کتاب را باز می‌کنم و در آن صفحه هر اسم مذکری آمد اسم شوهر آینده صاحب فال است. عجب فمینیستی!

دیگر نگویم برایتان که چه شد! اوایلش فقط خنده و شوخی بود، اما وقتی اسم «گلزار» در فال یکی از شیفتگان محمدرضا گلزار از دیوان فروغ بیرون آمد، قضیه خیلی جدی شد.



محمدرضا گلزار در فیلم «سما و رنگین»

عارضه‌م به خدمتان که شاید شما ندانید که در آن سال‌ها، از هر پنج دختر تازه بالغ نوجوان، حداقل سه نفرشان عاشق محمدرضا گلزار بودند. این شد که بقیه دخترها فالشان را قبول نکردند و دوباره و دوباره خواهان گرفتن فال شدند. وقتی هم که برای چندمین بار تیرشان به سنگ خورد، کلا شکل صفحه بازکردنم را زیرسؤال بردند. به ناچار، شکل بازکردن کتاب را عوض کردم، شروع به تندتند ورق زدن کردم و هرزمان صاحب فال فرمان «بس» صادرکرد از ورق زدن دست کشیدم، این کار را از اول به آخر، از آخر به اول، از وسط به نیمه دوم کتاب، از وسط به نیمه اول کتاب، انجام دادم، بر مبنای شماره صفحه کتاب باز کردم. کتاب را در معرض باد قرار دادم تا طبیعت درباره سرنوشت دخترکان و محمدرضا گلزار تصمیم بگیرد، و کلی روش دیگر، القصه، شیوه‌ای نبود که برای بازکردن متفاوت کتاب به‌کارریندم. به‌مانند که هیچ‌کدام از این روش‌ها جواب نداد و، سرآخر، بنابه قاعده «نه خود خوری، نه نس کش دهی، ...» نیک بخت صاحب فال گلزار را مجبور کردند دوباره فال بگیرد، و چون لاجرم اقبال خوشش تکرار نشد، بالاخره آرام گرفتند و دست از سر کج‌ل من و فروغ برداشتند.

برای من کارکرد کتاب همیشه روشن بوده، کتاب برای خواندن است. ارزش کتاب به محتوای آن است و، اگرچه جنس جلد و کاغذ و سایر ویژگی‌های مادی کتاب برای جلب نظر مخاطب مهم است، هدف از همه این‌ها خواننده‌شدن کتاب است. کتاب در سرگذشت طولانی‌اش اغلب رسانه‌ای کلام سالار بوده است.

درواقع، کاری که من با دیوان فروغ کردم، درنظر همگان، استفاده‌ای غیرجدی از کتاب است و جنبه شوخی و سرگرمی دارد. به طر‌های مختلف کتاب بازکردن، یا ورق زدن به شیوه‌های نامتعارف برای پیدا کردن یک کلمه به خصوص کاری نیست که آن را هدف دردست‌گرفتن کتاب بدانند.

حالا، اگر به شما بگویم ادبیاتی هست که عملیات پیمایش متن در آن به اندازه محتوایش اهمیت دارد چه می‌گویید؟

این بدان معنی است که مثلا- برای خواندن شعر فروغ فرایند پیمایش تصادفی‌ای که اجرا می‌کردم، نه بازی و تفتن، بلکه امری اجتناب‌ناپذیر باشد. اگر بگویم ادبیاتی هست که کار با رابط‌ کاربری‌اش جزوی جدانشدنی از تجربه متن محسوب می‌شود، چه می‌گویید؟

می‌پرسید «رابط کاربری» یعنی چه؟ با تمسک به همان مثال دیوان فروغ، بهتان می‌گویم: رابط کاربری واسطه‌های بین من و محتوای شعر فروغ است. این واسطه‌ها در فرآیند خوانش عبارت‌اند از کاغذ، جلد، فهرست، نمایه، فونت کلمات، صفحه‌آرایی، شیوه‌های بالقوه پیمایش.

مجال سخن تنگ است، عجلالتا همین را از من بپذیرید و درباره‌اش بیندیشید. هفته‌آینده درباره این نوع ادبیات بیشتر خواهیم نوشت.

یک گفت‌وگوی قدیمی با سیدجعفر شهیدی درباره ترجمه «نهج البلاغه»

اعجاب کلام امیرالمؤمنین (ع)



داشته باشد. البته مترجم باید سعی کند تاآنجاکه ممکن است مطابقت بین متن و ترجمه صورت بگیرد، اما، در جاهایی که فرضاً تشبیه به‌کاررفته یا استعاره به‌کاررفته یا مجاز، مترجم با رعایت محتوا حق تغییر

در متن ترجمه را دارد.

مثلا، در ترجمه بنده از «نهج البلاغه» از جمله «و لئن قل الحق فلرئما و لعل و لقلمأ ادر شیء فاقیل» (اگر باطل پیروز شود شیوه دیرین اوست، و اگر حق اندک است، روزی، قدرت قرین اوست). دراین عبارت، چون رعایت سجع شده، من این چنین ترجمه کردم: «اما کم افند که بینی آب رفته در جوست.» و غرض آن است که گاهی کلام صریح است. بایستی مترجم معنی آن جمله را در قالب الفاظ متقابل رعایت کند، اما در بعضی اوقات آزاد است، درحدی که معنای مجازی آن عبارت را برساند.

البته در ترجمه بنده این مورد کم اتفاق افتاده؛ دوسه مورد بیشتر نیست و بیشتر سعی شده است که الفاظ فارسی در مقابل عربی قرار بگیرد. البته با رعایت بعضی اصول بلاغی مثل موازنه و سجع و ... که جزء خصوصیات کلام امیرالمؤمنین (ع) است. دیگران هم این کار را کرده‌اند، من نمی‌گویم که این کار ابتکار من بوده و دیگری نکرده و زحمات ممتد گذشتگان از قدیم گرفته تا امروز را منکر نمی‌شوم.



هرزمان کلمه «نهج البلاغه» در زبان

فارسی مطرح می‌گردد، نام جناب استاد دکتر سیدجعفر شهیدی هم به ذهن متبادر می‌شود، لذا، به‌عنوان اولین سؤال، درمورد

ترجمه خود حضرت‌عالی مطالبی بفرمایید و دوم اینکه

جناب‌عالی چه معیارهایی را برای یک ترجمه خوب مطرح می‌کنید.

بسم الله الرحمن الرحیم و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین. عرض کنم، اگر ترجمه من مورد عنایت و پذیرش شیعیان و ارادتمندان مولا قرار گرفته باشد، باید بگویم آن عنایتی است که امیرمؤمنان (ع) به کلام خودش داشته و نظر لطفی به این کمترین تا موفق شوم ترجمه‌ای بنویسم که دیگران آن را با حسن قبول تلقی کنند و امیدوارم دعای خیر همه مراجعه‌کنندگان نصیب من شود، البته نه دعای دنیوی، بلکه دعای اخروی که «اللهم اجعل عاقبة امورنا خیرا».

اما درمورد ترجمه به‌طورمطلق، در ترجمه هر کتابی از زبانی به زبان دیگر، مترجم باید از دو زبان اطلاع کافی داشته باشد چه برای ترجمه‌های کلمه‌به‌کلمه و چه برای ترجمه‌هایی که مربوط به جمله‌های عاطفی، تمثیلی و... باشد، و هم مجازات، کنایات و... هر دو زبان را بدانند و باحقیقت‌های هر دو زبان هم‌آشنایی کامل

اگر اشتباه نکنم، از قرن دهم که ترجمه «نهج البلاغه» صورت پذیرفته، همه مترجمان تحت عنایت مولا امیرالمؤمنین (ع) بوده‌اند.

یکی از مشکلات ترجمه «نهج البلاغه» این است که معنی بعضی واژه‌ها مورد اختلاف نظر است؛ به‌طورمثال، راوندی به یک روش معنی می‌کند، ابن‌ابی‌الحدید اعتراض می‌کند، مرحوم علامه شوشتری در «بهج‌الصباغه» از نظر راوندی دفاع می‌کند؛ و ازاین‌قبیل مکرر دیده شده است، و همچنین کلمه‌های ترکیبی که وجود دارد، به‌عنوان مثال، «الجوع الاغیر» که در فارسی معادل ندارد؛ البته بعضی این عبارت را «گرسنگی غبارآلود» معنی کرده‌اند که این ترکیب در فارسی وجود ندارد.

حضرت‌عالی با این دو مشکل چگونه برخورد کرده‌اید؟

به هر حال، هر عبارت معادلی یا عین آن یا نزدیک به آن را در زبان دیگر دارد، مثلا، در جای دیگر هم داریم «الجوع موت الاحمر» (گرسنگی مرگ سرخ است). خب، ما در ترجمه عبارت «مرگ سرخ» را به‌کار نمی‌بریم، اما باید رجوع کنیم و عبارت مناسب را پیدا کنیم. ما برای پیدا کردن یک کلمه با دوستان گاهی یک روز و حتی بیشتر طول می‌کشید تا به بررسی معادل فارسی آن کلمه برسیم. خلاصه «نهج البلاغه»، کتابی نیست که بشود به‌راحتی روی آن سخن گفت. البته من نمی‌گویم که اشتباهی ندارم. از اول انتشار

این کتاب، دوستان ماکمک‌های فراوانی به ما کردند که نام همه را من در مقدمه آوردم. البته کمک‌هایی که کردند درحد مشکلات ترجمه لغوی بوده است. غرض اینکه من هم ممکن است اشتباه کنم و دیگری هم ممکن است اشتباهی داشته باشد، هیچ‌کس به غیر از معصوم از خطا مصون نیست. اما به‌هر حال سعی بر این بوده است که با دقت فراوان این ترجمه صورت پذیرد که بجمدا... این طور هم شده است.

مسئله بعدی مسئله بلاغت «نهج البلاغه» است. همان‌طورکه می‌دانید، «نهج البلاغه»، از نظر لفظ و معنی و ترکیب، کلامی برتر از سخنان گویندگان فصیح و بلیغ است. این سخنان بدون اندیشه قبلی گفته شده و در انتخاب این الفاظ قبلا دقت و تأملی از طرف به‌کار نرفته. این، خود، کاری نزدیک به معجزه است و در شروح خیلی به آن پرداخته نشده است. هم از نظر انتخاب واژه‌ها توسط حضرت که چه معنای خاصی را پیگیر است و هم از جنبه بلاغی در تشبیهات، تمثیلات، استعارات و ... که در این کلام به‌کاررفته، تاکنون تحقیقی صورت نگرفته که این بیان زیبا به‌جلوه بیایند. نظرتان دراین‌مورد چیست؟

بله. بسیاری از عبارات «قرآن» در «نهج البلاغه» تضمین شده و معنای بسیاری از آیات هم در «نهج البلاغه» به‌کار رفته است، ولی در شروح- البته هر شرحی خصوصیاتی دارد- در برخی از شروح، مثلا در «بهج‌الصباغه» یا در شرح خوئی، در بعضی جاها یا در بعضی شرح دیگر اشاره‌ای شده است که- فرضاً- در فلان خطبه چنین‌نامه‌ای یا بلاغتی یا چنین نکته‌ای وجود دارد، ولی نباید انتظار داشت که همه شروح این جزئیات را در کار درنظر بگیرند. البته، اگر این کار صورت بگیرد، بسیار کار خوبی است. منتها کسی که می‌خواهد وارد این مقوله شود باید اصطلاحات و فنون بلاغی را بداند و با دقت نکات بلاغی را موردتوجه قرار دهد و آثار بلاغی را از آن استخراج کند.

اما نکته مهمی که باید به آن توجه داشت آن است که هر شاعری یا هر گوینده‌ای که می‌خواهد سخنی موردپذیرش از نظر زیبایی معنا یا از نظر زیبایی لفظ ارائه دهد قبلا باید آن مطلب را مطالعه کند و روی کاغذ بیاورد، و در بیشتر کشورها هم مرسوم است که زما هیچ‌گاه شفاهی سخنرانی نمی‌کنند. متن را از روی نوشته می‌خوانند، این بدین دلیل است که یک وقت نکته‌ای را نگویند که در آن فکر نکرده باشد و بعد موردی و اشکالی پیدا شود. اعجاب در «نهج البلاغه» این است که امیرالمؤمنین (ع) فی البداهه و بدون اینکه از پیش بیندیشند شروع به سخن کرده‌اند، خطبه‌ای که در مسجد خوانده شده، نامه‌ای که به کاتب دستور نوشتن می‌دهد، نکته‌ای که بی‌مقدمه به کسی می‌گوید و هیچ فکری از قبل درمورد آن نشده است. این است که این آثار بلاغی، این حسن‌ای فر لفظی و معنوی، در سخن امام علی بن ابیطالب (ع) است. بدون اینکه حضرت تفکر خاصی دراین‌مورد کرده باشد، که البته در مقدمه ترجمه نیز اشاره‌ای به این نکته کرده‌ام.

منبع: «در محضر استاد دکتر سیدجعفر شهیدی پیرامون نهج البلاغه و ترجمه آن»، در مجله «نهج البلاغه»، زمستان ۱۳۸۱ و بهار ۱۳۸۲، شماره ۶، صفحات ۱۴۳ تا ۱۵۲.

انتشار ترجمه‌ای جدید که بر زندگی شخصی و ادبی طلیعه سبک هندی نور بیشتری می‌تاباند

بابا فغانی شیرازی، لاله وحشی

(به فغانی «حافظ کوچک» هم می‌گفته‌اند.) درباره اینکه او تاجه اندازه در این تغییر مؤثر بوده است پژوهش‌هایی انجام داده‌اند که کتاب پل ای. لوزنسکی، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه ایندیانا، تحت عنوان 'Fighānī: Imitation and Poetic Individuality in the Safavid–Mughal Ghazal' (۱۹۹۸) یکی از آن هاست. خوشبختانه، به ناگزی، برگردانی فارسی از این اثر به بازار کتاب آمده است. علی خزاعی فر و سید مهدی زرقانی، اعضای پیشین و کنونی هیئت علمی دانشگاه فردوسی، پژوهش لوزنسکی را تحت عنوان 'تقلید و خلافت در غزل (استقبال و تقلید، در این اثر به بازار کتاب آمده است: «شاعری متین سحر پرداز» و عاشقی 'غریب خانه برانداز'، «شعر به مثابه زندگی نامه، و فغانی‌های مدرن»، «من آن لاله وحشی‌ام»، گسترش شعر و تحکیم سنت در قرن نهم»، «مرگ نژواند به ارباب سخن بیداد کرد»، «تقلید، و سه دیدگاه درباره میراث شعری فغانی»، اثر اخیر را انتشارات «فرهنگ معاصر» در ۴۵۲ صفحه و به قیمت ۶۵۰ هزار تومان چاپ و منتشر کرده است.

*** آنچه تا اینجا آمد، برگرفته از یادداشت «بازخوانی اشعار سخن و سرای حرم رضوی ۸»)، نوشته علی باقریان، است.**

از پشت جلد

در چند دهه اخیر، بسیاری از پژوهشگران ایرانی و غربی رویکرد همدلانه‌ای نسبت به شعر دوره صفوی- مغولی اتخاذ کرده‌اند. خوانندگان شعر مدرن قرن بیستم نیز خصلت‌هایی در شعر این دوره یافته‌اند که به نظرشان آشنا می‌آید: نوآوری و اصالت، ابهام و چندمعنایی، آگاهی از فرم شعر، گره خوردگی عاطفه و خیال، و درآمیختگی ایمازهای مادی با حالت درونی، باوجوداین، اگرچه شناخت ما از شعر این دوره افزایش یافته، ولی فقدان یک چهارچوب مفهومی جامع همچنان مانع درک انتقادی آن است. اکثر بحث‌ها در این باره همچنان بر مفهوم «سبک هندی» مبتنی است که آن هم براساس سروده‌های تعداد معدودی از شاعران، ازجمله صائب، بیدل و کلیم کاشانی، و با برجسته‌سازی چند شگرد سبکی و بلاغی مشخص تعریف می‌شود. در این کتاب، نویسنده، با تمرکز بر یکی از مفاهیم بنیادی سنت ادبی فارسی، یعنی تقلید، آن‌گونه‌که در شعر بابا فغانی و برخی از پیروان و مقلدانش تحقق یافته، و با ارائه یک چارچوب مفهومی جامع و نیز روشی دقیق، به بررسی تاریخی- ادبی تحولات غزل صفوی- مغولی می‌پردازد و با معرفی نوس کلی برخی از مهم‌ترین روندهای ادبی از قرن نهم تا قرن یازدهم و نیز تحلیل تفصیلی شعرهای متعدد بسیاری از مسائل اصلی پژوهش‌های پیشین را بررسی می‌کند.



از پیش گفتار
نخستین بار این کتاب را در کتابخانه دوستی در شیراز دیدم. آنجا فقط فرصت کردم فهرست کتاب را مروری کنم، اما پس از آن پیوسته در فکر ترجمه کتاب بودم و در کلاس درس تاریخ ادبیات درباره آن مکرر سخن می‌گفتم. در یکی از همین کلاس‌ها، بنیامین آلن گفیاچن، دانشجوی آمریکایی، که شیفتگی مرا نسبت به کتاب دید، ازسر لطف، کتاب را برایم تهیه کرد و آن را به من هدیه داد. [...] دیدن کتاب بسیار شوق انگیز بود، چنان‌که همان هفته، طی صحبتی که با دوست فرزانه‌ام، آقای دکتر علی خزاعی فر، داشتم، تصمیم گرفتیم کتاب را ترجمه کنیم [...]. اهمیت این کتاب در چند چیز است: نخست اینکه تصورات نادرست بسیاری از ما را درباره نقش شاعران قرن نهم در تحکیم، بازخوانی، تفسیر و ساماندهی سنت ادبی اصلاح می‌کند؛ دوم اینکه دیدگاه عام و رایج درباره ژانر غزل، و مخصوصا بوطیقای غزل قرن دهم تا دوازدهم، را به چالش می‌کشد، و سه دیگر اینکه روشی خلاق برای تألیف اثری تک نگارانه به دست می‌دهد که در زبان فارسی کمتر به‌کار گرفته شده است. قدرت قلم و روش تحقیق نویسنده چنان است که پس از خواندن کتاب ذهنیت خواننده درباره سه موضوع فوق تغییر می‌کند یا اصلاح می‌شود. همین ویژگی‌ها برای اثبات ضرورت ترجمه کتاب کافی است.